

بگذار از اسطوره‌ی حی بن یقظان به رابینسون کروزوئه: اشتراوس و اصحاب مکتب کمبریج

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری (ملّا امیدی، شاعر عهد صفوی)



در جهانی و از جهان بیشی

همچو معنی که در بیان باشد (انوری)

مقدمه:

یکی از تمثیل‌های مورد علاقه‌ی لئو اشتراوس مقایسه‌ی حی بن یقظان اثر ابن طفیل با رابینسون کروزوئه اثر دانیل دفو است. اشتراوس در قالب این تمثیل دو جهان‌بینی قرون وسطی و مدرن را با یکدیگر مقایسه می‌کند. (Strauss, 1944) به زعم اشتراوس لایت موتیف^۱ هر دو اثر پیش‌گفته، چگونگی مواجهه‌ی فرد تک افتاده با جهان، بدون همیاری جامعه و تمدن و با اتکای صرف به نیروی انسانی است. در خلال چنین مواجهه‌ای با جهان، انسان آرمانی قرون وسطی مبدل به فیلسوف خواهد شد (حی بن یقظان) و انسان مدرن نیز با اتکا به تکنولوژی و فناوری، ابزار می‌سازد (رابینسون کروزوئه) و پایه‌های تمدن تکنولوژیک را به هم می‌آورد. (Strauss, 1944:330) ما نیز با بهره‌گیری از همین تمثیل و با ایجاد جرح و تعدیل‌هایی در آن می‌توانیم تمایز میان شیوه‌ی مواجهه‌ی اشتراوس و اندیشمندان منسوب به مکتب کمبریج را با متن (text) تبیین کنیم. لازم به یادآوری است که کلاسه‌بندی کردن همه‌ی متفکرانی که به نوعی در پروژه‌ی کمبریج^۲ درگیر بوده‌اند^۳ ذیل عنوان "مکتب کمبریج" شاید موجب نادیده گرفتن تفاوت‌های ظریف و در عین حال حیاتی‌ای که مابین هر کدام از این متفکران وجود دارد بشود؛ اما با توجه به مجال اندکی که این نوشته دارد، بیراه نخواهد بود اگر که اصلی‌ترین شاخصه‌ی را که در میان تمام متفکران این مکتب مشترک است انتخاب کنیم و آنگاه به واسطه‌ی همان شاخصه، تمایز میان مواجهه‌ی مکتب کمبریج با متن را با شیوه‌ی متن-محور لئو اشتراوس مورد بررسی قرار دهیم.

^۱ نغمه‌ی معرف یا leitmotif قطعه‌ای کوتاه و تکرار شونده در آثار موسیقایی است که در هنگام اشاره به شخصیت یا مکانی که در یک قطعه‌ی موسیقی به ویژه موسیقی اپرایی مکرراً حضور می‌یابد، به صورت مداوم نواخته می‌شود. از این مفهوم می‌توان بن‌مایه‌ی اصلی یک اثر را نیز مراد کرد.

^۲ پروژه‌ی دانشگاه کمبریج در زمینه‌ی انتشار متون کلاسیک تاریخ اندیشه‌ی سیاسی و درآمدهایی بر این متون از سال ۱۹۸۸ آغاز شده است و از آن زمان تا به امروز ۱۱۲ عنوان کتاب و در شمارگان ۹۶۰ هزار جلد را منتشر کرده است. (Fisher, 2009:277)

^۳ از چهره‌های شاخص منسوب به این مکتب می‌توان از لسلت، پوکاک، جان دان و کوینتین اسکینر نام برد.

دغدغه‌ی بنیادی اشتراوس و متفکران مکتب کمبریج، کاربرد دلالت‌های متون کلاسیک تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در جهان معاصر و پیراستن این متون از خوانش‌های ناهمزمانی^۴ است که فهم آنها را دشوار ساخته است. نوشته‌ی خلاقانه‌ی اشتراوس در باب اندیشه‌های ماکیاولی (Strauss, 1958)، اثر انقلابی لسلت در مورد دو رساله در باب حکومت اثر جان لاک (Laslett, 2003) و مقاله‌ی روشنگر اسکینر درباره‌ی کتاب لویاتان اثر توماس هابز (Skinner, 1964) را می‌توان در راستای مورد پیش گفته مورد بررسی قرار داد. تنها راه ارتباطی ما با اندیشمندان کلاسیک تاریخ اندیشه‌ی سیاسی، آثار برجای مانده از خود این متفکران و همچنین متونی است که این آثار موجد آنها بوده‌اند. این ایده که دلالت‌های مطروحه در این آثار می‌تواند علاوه بر کمکی که به ما در شناخت آن دوران سپری شده می‌نماید، در شناخت جهان خود ما و مسائل امروزی نیز کارآمد باشد، شاخصه‌ی اصلی Intellectual History به شمار می‌رود. در این راستا متفکری همانند اشتراوس بر این باور است که در تاریخ بشری یک سری از پدیده‌های عام وجود دارند که در دوره‌های مختلف به طور متناوب در عرصه‌ی حیات بشری مکرر می‌شوند و هر بار نیز تلقی‌های متفاوتی نسبت به آنان بروز پیدا می‌کند (Strauss, 1944:323 and Straus, 1987:xii) و از همین رو خوانش متون گذشتگان از آنجایی که دربردارنده‌ی مسائل خود ما خواهد بود، می‌تواند در راستای شناخت جهان خودمان بسیار راهگشا باشد. در سوی مقابل متفکری همچون اسکینر بر این باور است که دغدغه‌ی گذشتگان ما و آنچه در متون آنها نمود می‌یابد، نسبت به جهان امروزی ما بیگانه است و خوانش و تفسیر آنها تنها به واسطه‌ی گشودن چشمان ما بر این اختلافات و بیگانگی‌ها می‌تواند در جهان معاصر، محل اثر باشد (Skinner, 1969:52) فارغ از تمایز بنیادی‌ای که میان این دو طرز تلقی وجود دارد، همچنان که پیشتر گفته شد دغدغه‌ی اصلی هر دوی آنها، تعامل با آنچه سپری شده است و همچنین کاربرت دلالت‌های آن زمان سپری شده، در جهان معاصر می‌باشد. چنین شباهتی میان آرای اشتراوس و اسکینر (و به طور کلی اندیشمندان مکتب کمبریج) موجب شده است که برخی با نادیده گرفتن تمایزات بنیادی میان آنها، اقدام به گرد آوردن آنها در زیر یک سپهر کلی که همانا داشتن دغدغه‌ی تعامل با متون کلاسیک تاریخ اندیشه‌ی سیاسی است، بکنند (Major, 2005) اما هدف اصلی این نوشته نه تأکید بر روی این شباهت‌ها (که در عین حال چه به لحاظ روش‌شناسی و چه از جنبه‌ی معرفت‌شناختی بسیار حائز اهمیت می‌باشند) بلکه مورد بررسی قرار دادن تفاوت خوانش متن توسط اشتراوس و متفکران مکتب کمبریج می‌باشد که تبعات فراوانی برای اندیشه‌ی سیاسی در پی داشته است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به در مقابل هم قرار گرفتن دو نحله‌ی متن-محور و زمنیه‌گرا در تاریخنگاری اندیشه‌ی سیاسی اشاره کرد.

اشتراوس بر این باور است که طلیعه‌ی حقیقت و نیکبختی تنها یکبار و آن هم در هنگام حکومت پولیس یونانی بر زمین تابیدن گرفته است. وی معتقد است که در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی، این تنها یونانیان بوده‌اند که توانسته‌اند ماهیت حقیقی اشیاء را دریابند و به کنه حقیقت هستی دست یازند (Strauss and Cropsey, 1987:3-6) تاریخ اندیشه‌ی سیاسی پس از یونانیان، تاریخ انحطاط است و دلالت‌های چنین انحطاطی را می‌توان در متون آن زمان سراغ گرفت. باور به چنین دیدگاهی است که لحن نوشته‌های اشتراوس را مرثیه‌گونه می‌نماید. مرثیه برای زمانی از دست رفته، برای حقیقت از دست

^۴ Anachronistic

داده و برای ماهیت اصلی اشیاء. سرسپردگی اشتراوس به یونان باستان و اینکه به زعم وی شیوه‌ی زیست یونانی، کامل‌ترین وضعیت زندگی بشری بوده است، وی را وامی‌دارد که در تفسیر متون پس از آن دوران، به دنبال نشانه‌های انحطاط باشد و همین امر نیز اشتراوس را مبدل به متفکری بدبین می‌کند که تمامی نموده‌های جهان مدرن (و حتی قرون وسطی) را با دیده‌ی شک و تردید می‌نگرد. در اینجا یکی از اختلافات اساسی میان نگرش اشتراوس و اصحاب مکتب کمبریج (و به ویژه لسلت) رخ می‌نماید که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. اشتراوس در جستجوی انحطاط حیات سپری شده‌ی انسان پس از دوره‌ی پولیس یونانی، متون پس از آن دوران را می‌کاود. با در نظر داشتن روش اشتراوس در کاوش متن، چنین روشی را می‌توان متن-محور دانست. علیرغم تمام نقب‌هایی که اشتراوس از عالم متن به زمینه‌ی متن و جهان واقع می‌زند، اما باید گفت که در نظر وی متن، کلیتی خودبسنده است که در وحله‌ی نهایی می‌تواند حقیقت خود را (که در مورد متون نگاشته شده‌ی پس از یونان باستان، این حقیقت همانا حقیقت انحطاط است) به شیوه‌ی خودارجاعی برای مفسر، مکشوف سازد. همچنانکه *حی بن یقظان* بدون نیاز به نموده‌های تمدن و با تکیه‌ی صرف بر نیروهای ذاتی انسان، قادر خواهد بود که به تعالی دست یابد، متن نیز به همان صورت می‌تواند بدون ارجاع به عالم خارج از متن، حقیقت خود را بروز دهد. پیشتر از نقب‌هایی سخن گفتیم که اشتراوس از متن به زمینه‌ی متن می‌زند. اشاره‌هایی که اشتراوس به تأثیری که ماکیاولی از دوران خودش می‌گیرد را می‌توان از جمله‌ی این نقب‌ها دانست (Strauss, 1958:40-45) اما چنین اشاره‌هایی در مقام مقایسه با دغدغه‌های متنی و علاقه‌ی (گاهاً بیمارگونه‌ی) اشتراوس به جزئیات متنی آثار ماکیاولی، تعداد فصول، تعداد تکرار یک مفهوم خاص، شیوه‌ی نگارش تقدیمی‌ی کتاب‌ها، طولانی بودن و یا کوتاهی عنوان یک فصل و ... کاملاً ناپیدا می‌نمایند.^۵ اسکینر در مقاله‌ی *معنا و فهم در تاریخ اندیشه*^۶ بر این باور است که دو دیدگاه متمایز در مورد شیوه‌های فهم معنای یک متن وجود دارد که عبارتند از: شیوه‌ای که معنای یک متن را متعین از زمینه‌های مذهبی، سیاسی و تاریخی آن متن می‌داند (دیدگاه زمینه‌گرا) و شیوه‌ای که متن را کلیتی خودبسنده در نظر می‌گیرد (دیدگاه متن-محور) (Skinner, 1969:3) بی‌گمان اشتراوس را می‌توان اگر نه سردمدار، دست کم یکی از محوری‌ترین مروجین دیدگاه متن-محور دانست. اشتراوس به شیوه‌ای خستگی ناپذیر متن را بارها و بارها می‌خواند، تمام سناریوهای ممکن در شیوه‌ی چنین مطالب متن را مورد توجه قرار می‌دهد، تار و پود آن را از هم جدا می‌کند و مجدداً آنها را سرهم بندی می‌نماید، دلالت‌های خاموش متن را مورد توجه قرار می‌دهد^۷، تعداد تکرار هر کلیدواژه را تفسیر می‌کند و در نهایت پس از انجام تمامی این کارها، متذکر می‌شود که درک ما از متن

^۵ برای اینکه شیوه‌ی نگرش اشتراوس با اصحاب مکتب کمبریج را در این مورد خاص بیشتر شاهد باشیم، می‌توانیم به فصلی که اسکینر در کتاب *بنیادهای اندیشه‌ی سیاسی در غرب* به ماکیاولی اختصاص داده است و آثار او را در زمینه‌ی سنت اومانستی مورد بررسی قرار داده است، رجوع کنیم. (اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳)، بنیادهای اندیشه‌ی سیاسی در غرب، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه)

^۶ بسیاری این مقاله را در حکم مانیفست مکتب کمبریج می‌دانند. البته با در نظر داشتن این واقعیت که اثر روشنگر و انقلابی *لسلت* در مورد کتاب دو رساله در باب حکومت اثر جان لاک، ۹ سال پیش از مقاله‌ی اسکینر و در سال ۱۹۶۰ منتشر شده بود، باید در بیان مطلب پیش‌گفته، اندکی احتیاط به خرج دهیم.

^۷ در این مورد می‌توان به مطالب اشتراوس در باب سکوت‌های عمده‌ی ماکیاولی در کتاب گفتارها در مورد مسیحیت اشاره کرد. اشتراوس برای این سکوت‌ها نیز تفسیری گویا ارائه می‌دهد. برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به فصل سوم از اثر درخشان اشتراوس تحت عنوان *اندیشه‌هایی در باب ماکیاولی*. (Strauss, 1958:85-173)

ناپسندیده است^۹ و درک معنای متن، مستلزم سالها تلاش شبانه روزی و خواندن مکرر آن خواهد بود و به زبانی تمثیلی، مستلزم آب بحری خواهد بود که خواننده، انگشتش را با آن تر کند و صفحات متن را ورق بزند.

ناتان تارکوف و توماس پانگل در مؤخره‌ای که بر کتاب *تاریخ فلسفه سیاسی اثر لئو اشتراوس و جوزف کراسپی* نوشته‌اند، اذعان می‌کنند که علم^{۱۰} (Science) در نزد مردمان پیشامدرن عبارت بود از تأمل در باب ماهیت اشیاء و تکنولوژی را نیز تقلید (Imitation) از طبیعت می‌دانستند. (Strauss and Cospey, 1987:908) در دوران مدرن، چنین تعریفی از علم به محاق فراموشی افتاد و علم هر چه بیشتر به آنچه تغییر طبیعت و تکنولوژی می‌نامیم گرایش پیدا کرد. در دوران مدرن شاهد حرکت از اسطوره‌ی *حی بن یقظان* به اسطوره‌ی *رابینسون کروزوئه* هستیم. اشتراوس یکی از سرسخت‌ترین مخالفان چنین حرکتی است و چنین مخالفتی آثار او را صورتبندی می‌کند. به جرئت می‌توان ادعا کرد که اشتراوس هیچکدام از نمودهای دوران مدرن را بر نمی‌تابد و اساساً تمام پروژه‌ی روشنگری را تحت این عنوان منکر می‌شود تا جایی که وی دروان روشنگری و تلاش متفکران روشنگر را مصادف با تاریک گرداندن^{۱۱} هستی انسانی می‌داند. (Strauss, 1958:173) تقلای اشتراوس به منظور بیرون کشیدن دلالت‌های این تاریک گرداندن هستی و یا تبعید از ماهیت اشیاء، از شاخصه‌های اصلی شیوه‌ی تفسیر متن او به شمار می‌رود. ایده‌ی منحن دانستن تمامی نمودهای دنیای مدرن احتمالاً قوام خود را در مواجهه با چنین گزاره‌ای تا حدودی از دست می‌دهد: "اگر همه‌ی افراد بشر- منهای یک نفر- عقیده‌ی واحدی داشتند و تنها یک نفر عقیده‌اش با آن باقی بشریت مخالف بود عمل اینان که صدای آن یک نفر را به زور خاموش کنند همان اندازه ناحق و ناروا می‌بود که عمل خود وی اگر فرضاً قدرت این را داشت که صدای نوع بشر را به زور خاموش کند."^{۱۲} برخی از نمودهای عینی دنیای مدرن با فحوی گزاره‌ی پیشین اگرچه نه به طور کامل اما تا حدودی همسازند. اگر قرار باشد که از درون متنی که در دنیای مدرن عمل آمده است به زمینه (Context)ی آن متن نقبی زده شود، آنگاه چنین نقبی الزاماً با وجهه‌هایی از آن زمینه مواجه خواهد شد که اگر نه روشنگرانه، دست کم چندان "تاریک" نخواهد بود. شاید بتوان احتراز اشتراوس از مراجعه به context را حداقل از جنبه‌ی روانی، برآمده از امر پیش گفته دانست. اگر به این امر باور داشته باشیم که حقیقت از دوره‌ی یونان باستان به بعد سیر تنزلی را پیموده است، آنگاه چنین حقیقتی در دوران مدرن که به لحاظ زمانی دورترین فاصله را از یونانیان باستان دارد، کمترین ارتباط را با ماهیت اشیاء خواهد داشت و به همین لحاظ تمامی نمودهای این دوران نیز حتی اگر روشنگر بنمایند در نهایت سرابی بیش نیستند. عدم توافق بر سر بدبینی به تمام نمودهای جهان مدرن و دوران روشنگری، از بارزترین وجوه تمایز میان اشتراوس و اصحاب مکتب کمبریج به شمار می‌رود. اصحاب مکتب کمبریج که غالب آنها را جمهوری خواه دانسته‌اند (McCormick, 2003:616)، از دریچه‌ای خوشبینانه‌تر از دریچه‌ی اتخاذی اشتراوس، به جهان مدرن و دوران روشنگری می‌نگرند^{۱۳} و از همین رو

^۹ Strauss, 1944:336

^{۱۰} شاید اگر ناتان و پانگل به جای واژه‌ی Science از واژه‌ی Knowledge بهره می‌گرفتند، این واژه بیشتر می‌توانست وافی به مقصود آنها باشد.

^{۱۱} کلمه‌ای که اشتراوس به کار می‌گیرد Obfuscation است.

^{۱۲} جان استوارت میل (۱۳۸۵)، رساله درباره‌ی آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۵۹

^{۱۳} تا جایی که اسکینر در اثر پیش گفته، ماکیاولی کتاب گفتارها را متأثر از فضای اومانستی دوران انتشار کتاب و مراد به محافل اومانستی، یک جمهوری خواه می‌داند.

واهمه‌ای از گریز به زمینه‌ی متن، نخواهند داشت. واژه‌های که احتمالاً یکی از دلایل اجتناب اشتراوس از توجه به زمینه‌های عینی متن است. اگر که دغدغه‌ی اصلی کاوش‌های متنی اشتراوس را یافتن دلالت‌های انحطاط و جستجوی تلقی‌های نادرست از ماهیت اشیاء بدانیم؛ آنگاه دغدغه‌ی اصلی اصحاب مکتب کمبریج از کاوش در زمینه‌های متن، یافتن دلالت‌های ایده‌ی جمهوری در آنها خواهد بود. همانطور که پیشتر و به تبع اشتراوس، رایینسون کروزوئه را نماد انسان مدرن معرفی کردیم، در اینجا باید بگوییم که اصحاب مکتب کمبریج بیش از آنکه درگیر تأملاتی از جنس مکاشفات *حی بن یقظان* باشند، با اسطوره‌ی رایینسون کروزوئه قرابت دارند که با سختکوشی و ابزارسازی با تکیه بر دانش پیشینش، از مهلکه جان سالم به در می‌برد.

اثر *لسلت* با عنوان *جهانی که از دست دادیم*^{۱۳} (Laslett, 2000) که به پندارزدایی از این باور اختصاص دارد که جهان پیشامدرن در انگلستان، دنیایی سرشار از خوشبختی و بدون دغدغه بوده است، کتاب *پوکاک* با عنوان *فرعی اندیشه‌ی سیاسی فلورانس و سنت جمهوری‌خواهی ناحیه‌ی آتلانتیک*^{۱۴} (Pocock, 1975) که به بررسی اندیشه‌های *ماکیاولی* و قرار دادن آنها در یک زمینه‌ی جمهوری‌خواهی اختصاص دارد و در نهایت کتاب *جان دان* با عنوان *تکلیف سیاسی در زمینه‌ی تاریخی آن*^{۱۵} (Dunn, 1980) که می‌توان آن را نوعی تبارشناسی مفهوم تکلیف سیاسی دانست، همگی به نوعی به یافتن دلالت‌های ایده‌ی جمهوری در طول دوران مدرن، اختصاص دارند. پیشتر و در مقدمه‌ی این متن، نوشتیم که بهتر آن است که اصلی‌ترین شاخصه‌ی مشترک میان اصحاب مکتب کمبریج را بیابیم و به واسطه‌ی همان شاخصه نیز همگی آنها را- با در نظر داشتن تمایزاتی که با یکدیگر دارند- در یک کلاس قرار دهیم. در این قسمت چنین به نظر می‌آید که آن شاخصه را که همانا تعهد همگی آنان به ایده‌ی جمهوری است یافته‌ایم. اینان به مدرنیسم و نموده‌های جهان مدرن، آن بدبینی‌ای را که در نزد اشتراوس سراغ گرفتیم ندارند. اشتراوس فلسفه‌ی سیاسی مدرن را دچار بحران می‌دانست؛ چرا که از شناخت ماهیت حقیقی اشیاء ناتوان گشته است. ماهیتی که تنها در یک لحظه از تاریخ بشری و در زمان یونانیان رخ نموده است و پس از آن در محاق فراموشی افتاده است. *لسلت* در کتاب *جهانی که از دست داده‌ایم* می‌نویسد: "... بنابراین ما شاهد هستیم که جهانی که از دست داده‌ایم- آنگونه که من آن را نامیده‌ام- بهشت، عصر طلایی برابری، خویشنداری و عشق به هنر بوده است... اگر ما مختار باشیم که در مورد سامان سیاسی جهان پیشاصنعتی، واژه‌هایی همچون *استثمار* و *ستم* را به کار ببریم، آنگاه باید بگوییم که در آن زمان نیز *استثمار* و *ستم* وجود داشته است."^{۱۶} (Laslett, 2000:4) همچنان که شاهد هستیم در *لحن* *لسلت*- که یکی از شاخص‌ترین متفکران مکتب کمبریج به شمار می‌رود- هیچگونه مرثیه‌ای برای زمان سپری شده وجود ندارد. در اینجا آن نوع حقیقت غایی‌ای که اشتراوس بدان باور داشت، غایب است و همین غیاب حقیقت مطلق راه را برای انعطاف متون تولید شده توسط متفکران مکتب کمبریج گشوده است. شاید به جرأت بتوان مدعی شد که آغازگاه نوشته‌های اصحاب مکتب کمبریج که بیش و کم دوران موسوم به *روشنگری* و دوره‌ی *انقلاب صنعتی* است، نمی‌تواند تصادفی باشد. آغاز اندیشه برای اشتراوس، یونان بود و از آن پس هر چه بود انحطاط بود و *کجروی*. چنین می‌نماید که اصحاب مکتب

^{۱۳} The World We Have Lost

^{۱۴} Florentine Political Thought and the Atlantic Republican Tradition

^{۱۵} Political Obligation in Its Historical Context

کمبریج بیش از آنکه به یونان و دولت‌شهر و دموکراسی یونانی سرسپردگی داشته باشند، سر در پی روم و امپراتوری و جمهوری رومی دارند. اگر که *افلاطون* را چهره‌ی ایده‌ئال فیلسوف سیاسی مورد نظر *اشتراوس* و *کسونوفون* را تاریخنگار مورد علاقه‌ی او بدانیم^{۱۶} آنگاه شاید در نظر اصحاب مکتب کمبریج *سیسرون* و *تیتوس لیویوس*^{۱۷} چنین جایگاهی را به خود اختصاص دهند. از آنجایی که کمتر نمود عینی‌ای از حکومت‌های سیاسی پس از یونان را می‌توانیم سراغ بگیریم که خود را نوعی دموکراسی از نوع یونانی دانسته باشند و این در حالی است که کم نبوده‌اند حکومت‌هایی که پس از دوره‌ی روم باستان خود را منسوب به جمهوری دانسته‌اند و شمار چنین حکومت‌هایی به ویژه در دوره‌ی پس از انقلاب صنعتی و در دوره‌ی موسوم به روشنگری در اروپا رو به تزاید بوده است، از همین رو عدم رجوع *اشتراوس* به زمینه‌ی متن که طبعاً زمینه‌ای از جنس یونانی نبوده است، و رجوع اهالی مکتب کمبریج به زمینه‌ی متن که دست کم در دوران مدرن زمینه‌ای متمایل به ایده‌ی جمهوری بوده است، تا حدودی توجیه‌پذیر می‌گردد. اصحاب مکتب کمبریج به هیچ عنوان، متن را نادیده نمی‌گیرند ولی در نظر ایشان، در دیالکتیکی که میان متن و زمینه‌ی متن وجود دارد شاید وجه سنگین‌تر این دیالکتیک و وجهی که به دیگری تعیین می‌بخشد همانا زمینه‌ی متن است. ما وسواس‌های متنی گاهاً بیمارگونه‌ی *اشتراوس* را نمی‌توانیم در نوشته‌های اصحاب مکتب کمبریج سراغ بگیریم، آن حقیقت غایی‌ای که *اشتراوس* به آن باور دارد، در چارچوب ایده‌ی جمهوری و از این رو در اندیشه‌ی متفکران مکتب کمبریج، راهی نخواهد داشت. بیت اول سرنشان این نوشته را استعاره‌ای از دغدغه‌های فکری *اشتراوس* دانستیم و در اینجا نیز جا دارد که بیت دوم را نیز استعاره‌ای از آرای اصحاب مکتب کمبریج بدانیم که درست است در دیالکتیک متن/زمینه لبه‌ی سنگین وجوه این دوگانه به نفع زمینه سنگینی می‌کند اما آرای ایشان کم و بیش از آرای *اشتراوس*، انضمامی‌تر است.

منابع:

^{۱۶} در کتاب *تاریخ فلسفه‌ی سیاسی اشتراوس*، *کسونوفون* در کنار *افلاطون* به عنوان یکی از متفکرین تاریخ اندیشه‌ی سیاسی معرفی شده است. البته این تنها نکته‌ی منحصر به فرد تاریخ فلسفه‌ی سیاسی *اشتراوس* نیست. در همین کتاب بان نام اندیشمندانی از قبیل *موسی بن میمون* به عنوان متفکر سیاسی مواجه می‌شویم که نه پیشتر و نه در بعد از این کتاب، در کمتر متن مرتبط با تاریخ فلسفه‌ی سیاسی‌ای به چنین نام‌هایی بر می‌خوریم.

^{۱۷} *تیتوس لیویوس* (۶۴ یا ۵۹ قبل از میلاد، ۱۷ بعد از میلاد) تاریخنگار رومی است. تنها اثر برجای مانده از او "تاریخ روم" است که یکی از دستمایه‌های *ماکیاولی* در نوشتن کتاب *گفتارها* بوده است.

اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳)، بنیادهای اندیشه‌ی سیاسی در غرب، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه
جان استوارت میل (۱۳۸۵)، رساله درباره‌ی آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

Dunn, John(1980), Political Obligation in It's Historical Context(Essays in Political Theory), Combridge University Press

Fisher, Richard (2009), How to do things with books: Quentin Skinner and the dissemination of ideas, History of European Ideas, Vol. 35, No. 2, pp. 276-280

Laslett, Peter(2000), The World We Have Lost(Further Explored), Third Edition, Routledge

Laslett, Peter(2003), John lock: Two treatises of Government, Edied with an introduction and notes by Laslett, Cambridge: The Cambridge University Press

Major, Rafael(2005), The Combridge School and Leo Strauss: Texts and Context of American Political Scince, Political Research Quarterly, Vol.58, No.3

McCormick, John P.(2003), Machiavelli Against Republicanism, Political Theory, Vol.31, No.5

Pocock, J.G.A(1975), The Machiavellian Moment(Flornetine Political Thought and the Atlantic Republic Tradition), Princeton University Press

Skinner, Quentin (1964), Hobbes's Leviathan, The Historical Journal, Vol. 7, No. 2

Skinner, Quentin(1969), Meaning and Understanding in the History of Ideas, History and Theory, Vol.8, No.1

Strauss, Leo(1944), How to Study Midieval Philosophy, Lecture to be dilivered on May 16, 1944 at the Fourth Institute of Bibilical and Post-Bibilical Studies

Strauss, Leo(1958), Thoughts on Machiavelli, The Free Press

Strauss, Leo; Crospey, Joseph(1987), History of Political Philosophy, University of Chicago Press, Third Edition